

• دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۰۱
• تأیید ۱۴۰۱/۰۱/۱۸

تحلیلی بر رویکرد فلسفی در نقد کلاسیک عربی

سید حسین سیدی*

مأده بیگم شیرازی**

چکیده

نقد ادبی عرب تا قبل از رنسانس عربی را نقد کلاسیک می‌نامیم چون هنوز در فضای مبانی سنتی نقد از جمله نقد ذوقی، نقد لغوی، نقد اخلاقی، نقد روان‌شناختی نفس می‌کشد. نقد از عصر جاهلی تا پایان قرن سوم در چنین فضایی سر می‌کرد. اما در قرن چهارم با ورود فلسفه یونان صیغه فلسفی می‌گیرد. مشارکت فرقه‌های اسلامی در حوزه‌های ادبی و نقدی و تأثیر جریان‌های کلامی در تحوّل مسایل فکری و دینی، همگی در رشد و بالندگی ادبیات به ویژه نقد تأثیرگذار بوده‌اند. از این دوره است که اندیشه‌های فلسفی یونانی به ویژه دو کتاب «الخطابه» و «الشعر» ارسطو بیش‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری رویکرد فلسفی در نقد ادبی، می‌گذارند. و نقد در این دوره تحت تأثیر دو اثر، فلسفی می‌شود. پس از این مرحله است که جهان عرب با دو بوطیقا مواجه می‌شود. بوطیقای ارسطویی و بوطیقای عربی. نقد ادبی با توجه به این دو گونه بوطیقایی متأثر از فلسفه ارسطویی فلسفی می‌شود ولی همچنان در مبانی نقد سنتی است. این مقاله با این فرضیه که نقد عربی از بوطیقای ارسطویی متأثر است این پرسش را مطرح می‌کند که آیا این تأثیر در مبانی نقد ناقدان تأثیر گذار بوده است یا موجب و موجد رویکرد ثابت شده است؟ نتیجه این بررسی آن است که تا قرن‌ها این تأثیر موجب شکل‌گیری رویکرد عموم ناقدان عرب تا ظهور رنسانس عربی بوده است روش این پژوهش تحلیلی است.

واژگان کلیدی: نقد، فلسفه عرب، ارسطو

seyedi@um.ac.ir
Maedeh.shirazi61@gmail.com

* استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)
** کارشناسی ارشد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

مسئله اصلی این پژوهش آن است که نقد ادبی به مثابه دانش تحلیل متن ادبی، هیچ‌گاه از مبانی فلسفی و اندیشه فلسفی جدا نبوده است. نظریه‌های نقد ادبی، محصول تغییر و تحوّل است که در حوزه اندیشه آدمیان در هر دوره رخ داده است. نقد ادبی در پی تحلیل متن ادبی است و این هدف تنها به فهم و دانستن سازوکارهای متن میسر است. ناقدان ادبی، آن‌گاه که به تحلیل ساخت و محتوای یک اثر ادبی می‌پردازند، با خود انگاره‌هایی از مبانی فلسفی دارند که با آن به تحلیل متن می‌پردازند. نقد، در پی شناخت و کشف ویژگی‌های متن ادبی است و فلسفه هم در یک تعریف عام، دانش قوانین کلی وجود و اندیشه بشری است. لذا فلسفه در شکل‌گیری نقد و جهت‌دهی آن تأثیر بسزایی دارد. از طرفی در آغازین مراحل اندیشه‌های فلسفی، نقد هم عنان فلسفه بوده است. نقد، نزد فیلسوفان بزرگی چون افلاطون و ارسطو، پدید آمد و نزد آنان شکل گرفت و ارتباط آن با فلسفه چنان بود که به یکی از شاخه‌های فلسفه یونان بدل شده بود. لذا بررسی این مسأله، یعنی پیوند فلسفه و نقد و یافتن مبانی فلسفی نقد، دغدغه اصلی این پژوهش می‌باشد. اما در عنوان پژوهش، تحدید موضوعی می‌یابیم که مبانی فلسفی و کلامی نقد ادبی عرب است. این یعنی پژوهش در پی یافتن آن سلسه مبانی و رویکردهای فلسفی و کلامی است که در شکل‌گیری نقد ادبی و رویکرد ناقدان عرب به متن ادبی تأثیرگذار بوده‌اند. پیداست که نقد در ادب عربی، مراحل زیادی را پشت سر گذارنده است. از دوره جاهلی که بر نقد ذوقی و احساس مبتنی است آغاز تا در دوران عباسی به بهترین حالت و مرحله خود می‌رسد. در این دوره است که دانش‌های مختلف از تمدن یونانی به تمدن اسلامی منتقل می‌شوند و دوره طلایی تمدن اسلامی شکل می‌گیرد. این دوره جدید، دوره شکوفایی دانش نقد هم می‌باشد. نخستین جلوه‌های آن را در نقد متن قرآن توسط متکلمان مسلمان می‌بینیم. این مرحله، مرحله کمال نقد ادبی عرب

است که حاصل تلاش متکلمان مسلمان در حوزه قرآن پژوهی است. مرحله آغازین این رویکرد از قرن سوم هجری است و تا قرن ششم ادامه می‌یابد و ادب عربی شاهد، رویکرد تازه‌ای در بررسی متن ادبی در حوزه نقد با معیارهای متکلمان است.

طرح مساله

تردیدی نیست که شاخه‌های دانش بشری، همگی با هم منظومه‌ای را تشکیل می‌دهند و همه این شاخه‌ها با هم به معرفت بشری منجر می‌شود. هر یک از دانش‌ها، روش و رویکرد ویژه خود را دارند ولی با این همه تفاوت در روش و رویکرد، در یک امر مشترک هستند و آن رشد معرفت بشری در حوزه‌های گوناگون معرفتی است، اما در میان شاخه‌های علوم انسانی، تنها یک شاخه است که زیربنای معرفتی آن‌ها را شکل می‌بخشد و آن هم فلسفه است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که نقد ادبی به مثابه دانش تحلیل متن ادبی، هیچ‌گاه از مبانی فلسفی و اندیشه فلسفی جدا نبوده است. نظریه‌های نقد ادبی، محصول تغییر و تحوّل است که در حوزه اندیشه آدمیان در هر دوره رخ داده است. نقد ادبی در پی تحلیل متن ادبی است و این هدف تنها به فهم و دانستن سازوکارهای متن میسر است. ناقدان ادبی، آن‌گاه که به تحلیل ساخت و محتوای یک اثر ادبی می‌پردازند، با خود انگاره‌هایی از مبانی فلسفی دارند که با آن به تحلیل متن می‌پردازند. نقد، در پی شناخت و کشف ویژگی‌های متن ادبی است و فلسفه هم در یک تعریف عام، دانش قوانین کلی وجود و اندیشه بشری است. لذا فلسفه در شکل‌گیری نقد و جهت‌دهی آن تأثیر بسزایی دارد. از طرفی در آغازین مراحل اندیشه‌های فلسفی، نقد هم عنان فلسفه بوده است. نقد، نزد فیلسوفان بزرگی چون افلاطون و ارسطو، پدید آمد و نزد آنان شکل گرفت و ارتباط آن با فلسفه چنان بود که به یکی از شاخه‌های فلسفه یونان بدل شده بود. لذا بررسی این مساله، یعنی پیوند

فلسفه و نقد و یافتن مبانی فلسفی نقد، دغدغه اصلی این پژوهش می‌باشد. در نقد نظری ناقد می‌کوشد تا به مبانی فکری و ساختار باورهای نقدی و زیبایی‌شناختی دست یابد ولی در نقد عملی، تطبیق این مبانی بر آثار ادبی است. در حوزه ادبیات واژه نقد با دو حوزه از تجربه‌های فرهنگی در پیوند است. یکی حوزه تجربه فردی شناخت ادبیات که همان نقد ادبی است و دیگری حوزه تجربه فردی که به شخص ناقد مربوط می‌شود.

زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی نقد کلاسیک عرب

با انتقال قدرت به عباسیان و انتقال پایتخت به بغداد، جامعه چند فرهنگی بغداد (متشکل از آرامی‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، ایرانی‌ها و عرب) تحوّل فرهنگی تازه‌ای در بغداد رخ می‌دهد. جامعه‌ای که در آن تمدن و فرهنگ عربی - اسلامی در شرف شکل‌گیری است، در آغاز یک جامعه چند فرهنگی است. این چنین فضایی، آماده پذیرش اندیشه‌های دیگری است و لذا به ترجمه متون بیگانه در حوزه‌های علمی متفاوت روی خوش نشان می‌دهد. نیاز خلفای عباسی در حوزه سیاست و مدیریت جامعه، موجب شد تا متونی از یونانی به عربی ترجمه شوند. در حوزه مسائل علمی از جمله پزشکی، ریاضی و ستاره‌شناسی نیز متونی از زبان سانسکریت به عربی ترجمه شده بودند. بنابراین نهضت ترجمه که در عصر عباسی شکل می‌گیرد، از مهم‌ترین عوامل تحوّل فرهنگی و تمدنی در جامعه عربی - اسلامی می‌باشد. در پی آن از مهم‌ترین عامل دیگر که در اهمیت نقش آن از نهضت ترجمه کم‌تر نیست و دستاورد آن می‌باشد، مسأله بیت‌الحکمه است. بیت‌الحکمه که در حقیقت تقلیدی است از کتابخانه‌های ساسانیان در ایران. مرکز نگهداری کتاب‌هایی است که از فارسی به عربی ترجمه شده‌اند و موضوع آن کتاب‌ها به طور کلی، تاریخ، نجوم، ریاضی و حکمت بوده است.

بیت‌الحکمه تأثیر بسیاری بر شکوفایی فلسفه و کلام در میان مسلمانان داشت. از طرفی مأمون خلیفه عباسی نیز به علوم عقلی علاقه فراوان داشت و با توجه به گرایش اعتزالی مأمون می‌توان فهمید که چرا در میان دانش‌های ترجمه شده از یونانی و فارسی به عربی، آثار فلسفی بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است. تأثیر فلسفه بر کلام معتزله بیش از دیگران فرقه‌های کلامی بوده است و لذا «نفوذ ترجمه در میان مسلمانان با نفوذ اندیشه‌های فلسفی در میان معتزله رابطه معناداری دارند» (صفا، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۱۵۸).

از شخصیت‌های مهم در پیوند اندیشه یونانی و اسلامی می‌توان از «کندی» نام برد که در نهضت ترجمه با مترجمان و آثار ترجمه شده، تماس مستقیم داشت (الجزّ و الفاخوری، ۱۳۵۸ ص ۳۹۳). یا فارابی که شاگرد متی‌بن یونس، از مترجمان بیت‌الحکمه بود و یحیی‌بن عدی فیلسوف که شاگرد فارابی بود و او نیز از مترجمان بیت‌الحکمه بوده است (همان: ۳۹۵).

ادب عربی میراث‌خوار سه فرهنگ

نهضت ترجمه و بیت‌الحکمه در انتقال دانش‌های علمی و فلسفی و به تعبیر دیگر دانش‌های نظری و کاربردی به جهان اسلام بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. سهم ادبیات عربی به ویژه در عرصه شعر و نقد نیز بی‌نصیب از این تحوّل نبوده است. ترجمه متون ادبی از سه فرهنگ هندی، یونانی و ایرانی بهره برده است که در رأس آن، شعر بوده است.

۱. فرهنگ و ادبیات هندی

بنا به گفته احمد امین، هند به خاطر دوری از سرزمین‌های اسلامی - بغداد به عنوان پایگاه مهم دانش‌های اسلامی آن روزگار - سهم کم‌تری در این حوزه داشته است (امین، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۰).

اما ترجمه کلیله و دمنه و سندبادنامه از آثار هندیان بوده است که البته از نسخه پهلوی آن ترجمه شده بود. در هر حال تأثیر فرهنگ هندی بر ادب عربی تا همین حد بوده است.

۲. فرهنگ و ادبیات یونانی

شاعر معروف یونانی «هومر» تأثیر آثار ترجمه شده او بر ادب عربی روشن است، اما در بغداد طبقه خاصی با «ایلیاد» آشنا بودند (البستانی، ۱۹۹۴، ج ۱، ص ۲۵) چون هم مانع فرهنگی در ترجمه و رواج آن وجود داشت و هم فرهنگ یونانی برای عرب‌ها و ناتوانی در ترجمه آن به عربی، موجب شد تا «ایلیاد» برای عرب‌ها چندان شناخته شده نباشد (همان، ص ۶۳). مانع فرهنگی که موجب تأخیر در آشنایی عرب‌ها با ایلیاد به طور خاص و ادب یونانی به طور عام می‌شد، «وجود اندیشه‌های بت‌پرستی و خدایان متعدد و قهرمان‌پرستی بوده است که با ذوق مسلمانان که با بت‌پرستی میانه‌ای نداشتند، همزمان بوده است (امین، همان، ص ۳۳۴).

۳. فرهنگ و ادبیات ایرانی

گفتیم که مهم‌ترین کتاب ترجمه شده از فارسی پهلوی به عربی، کلیله و دمنه توسط ابن مقفع بوده است که تأثیر مهمی بر ادبیات عربی داشته است و می‌توان «آن را عامل مهمی در شکل‌گیری روش نوینی در به نظم کشیدن ادبیات تعلیمی دانست» (العاکوب، ۱۳۷۴، ص ۲۶۹). تأثیر کلیله و دمنه بر ادب عربی یکی آن است که از منابع «الف لیله و لیله» بوده است (امین، همان، ص ۲۲۹) و می‌گویند مأمون خلاصه آن را تحت نام «عیون الحکمه» نوشته است (عظیمی، بی‌تا، ص ۲۹۱). و ابوالعلاء معری کتاب «القائف» و ابن الهبّاریه کتاب «الصادح والباغم» را به تقلید از کلیله و دمنه نوشته‌اند و یکی از رسایل اخوان الصفا هم به تقلید از آن نوشته شده است (همان، ص ۲۹۴).

این‌ها نمونه‌ای از تأثیر سه فرهنگ بر فرهنگ و ادبیات عربی است. در هر حال

فضای باز فرهنگی در دوره عباسی موجب شد تا بغداد به مرکز فرهنگی و علمی روزگار خود بدل شود و محل رفت و آمد اندیشمندان و مترجمان و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علمی شده بود. این شهر چنان مهم بود که شافعی درباره آن گفته بود «هرکس بغداد را ندیده، نه جهان را دیده است و نه مردم جهان را» (ابن خلکان، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۴۹). اما تأثیر گرایش‌های اعتزالی مأمون موجب رونق دو انگیزه شد؛ یکی انگیزه شخصی او که خود علاقمند به مباحث کلامی و فلسفی بوده است و دیگر این که در پی پاسخ به شبهات وارد شده به اندیشه اسلامی هم بوده است. توجه و گشاده‌دستی مأمون نسبت به ترجمه آثار فلسفی گاه به حدّ غیرقابل شمارش می‌رسد که گفته‌اند «هم‌وزن کتاب ترجمه شده، سکه طلا می‌بخشید» (ابن اصبیعه، ۱۲۹۹، ج ۱، ص ۱۸۶).

حاصل و دستاورد نهضت ترجمه و بیت‌الحکمه آن است که اندیشه‌های فلسفی به جهان اسلام راه می‌یابند و این به نوبه خود بر همه حوزه‌های فرهنگ و به ویژه ادبیات و به طور خاص تر بر شعر و نقد ادبی تأثیر گذاشت. آنچه در پی می‌آید، تأثیر اندیشه‌های فلسفی بر رویکردهای نقد ادبی است.

تأثیر فلسفه یونان بر ادب عربی

فلسفه به عنوان گفتمان معرفت‌شناختی پایه و اساس اندیشه‌های نظری است. به عبارت دیگر دانش‌های نظری بدون مبانی فلسفی شکل نمی‌گیرند. در جهان اسلام و عرب از پایان قرن اول هجری این احساس نیاز میان مسلمانان به وجود آمد که برای تأسیس دانش‌های نظری به بنیادهای فلسفی نیاز دارند. مراد از دانش‌های نظری مجموعه دانش‌هایی است که در علوم انسانی از آن یاد می‌شود. دانش‌هایی چون زبان، ادبیات، زبان‌شناسی، فقه‌اللغه، اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، تاریخ، اسطوره‌شناسی و ... از یک نگاه دیگر می‌توان گفت علوم انسانی به دو شاخه نظری

(توصیفی) و عملی (ارزشی) تقسیم می‌شود. در شاخه نظری بنا به نظر دیلتای «همه گزاره‌های علوم انسانی، ناظر به انسانیت یا واقعیت انسانی‌اند» (دیلتای، ۱۳۸۹: ص ۱۶۲). البته تقسیم دانش‌ها به نظری و عملی ریشه در تقسیم‌بندی ارسطو دارد؛ چنان‌که فلسفه را به فلسفه نظری و فلسفه عملی تقسیم کرده بود. اما آنچه در این جامعه نظر ما است، بررسی ادبیات به مثابه یکی از شاخه‌های مهم دانش‌های نظری و توصیفی در علوم انسانی است.

در جهان اسلام و با ورود اندیشه فلسفی یونانی، مرحله مهم این اندیشه در حوزه نظریه‌پردازی در علوم انسانی بود که با کیندی آغاز شد. در این دوره شکل‌گیری دانش‌های مستقل در فرهنگ عربی - اسلامی است و از این حیث بسیار اهمیت دارد. از جمله دانش‌های این حوزه می‌توان از نقد ادبی نام برد. از ناقدان نظریه‌پرداز در این حوزه دانشی می‌توان به ابن طباطبای علوی (۲۲۷هـ) و قدامه بن جعفر (۳۳۷) و ابن سینا (۴۲۸هـ) و حازم القرطاجنی (۶۸۴) نام برد. در این دوره جدید در فرهنگ عربی - اسلامی که مسلمانان و عرب‌ها با اندیشه جدید روبرو می‌شوند، سه ویژگی را می‌توان در آن یافت:

۱. نخست آن‌که می‌توان آن را دوره تبادل فرهنگی به حساب آورد که از قرن ششم میلادی آغاز می‌شود. زمانی که خسرو پرویز جندی‌شاپور را تأسیس کرد و تا سال ۸۱ هـ یعنی دوره فتوحات اسلامی ادامه داشت.
 ۲. مرحله دوم که مرحله فتوحات و ترجمه نام دارد و از سال ۸۱ هـ آغاز می‌شود؛ زمانی که کیندی به مباحث فلسفی می‌پردازد
 ۳. مرحله سوم، راه فلسفه‌ورزی است که با کیندی از نیمه اول قرن سوم آغاز می‌شود و تا زمان مرگ ابن‌خلدون (۸۰۸هـ) ادامه می‌یابد (عوده، ۲۰۰۹: ص ۱۷۷).
- از عوامل تأثیرگذار در این مرحله گذار از فرهنگ سنتی به فرهنگ جدید با مبانی فلسفی می‌توان به عامل ترجمه، رشد اندیشه انتقادی و جنبش فراگیر علمی در تمام

حوزه‌های معرفتی در جهان اسلام اشاره کرد. تعامل و تبادل فرهنگی در این دوره که هم میان مسیحیت و اسلام است و هم میان اسلام با دیگر ادیان و فرهنگ‌ها هم‌چون فرهنگ هندی، ایرانی و یونانی، اندیشه اسلامی را به سه گروه تقسیم کرد:

۱. تعامل با اندیشه عقلانی صرف در آن تمدن‌ها که شخصیت بارز آن، کندی است.

۲. نقد الاهیاتی اندیشه عقلانی توسط ابوحامد غزالی.

۳. تلاش برای سازگاری میان اندیشه اسلامی و فلسفه یونان به ویژه آرای افلاطون و ارسطو، توسط فارابی (همان: ص ۸۷).

نکته قابل تأمل آن است که قرن اول هجری که آغاز فتوحات اسلامی است، در عین حال قرن داد و ستد فرهنگی جهان عرب نیز می‌باشد. یعنی آمیزش فرهنگ و زبان‌های سرزمین‌های فتح شده، با زبان و فرهنگ عربی است. طبیعی است که این داد و ستد میان زبان و فرهنگ‌ها، دو سویه است و همین داد و ستد و تبادل است که موج شکل‌گیری دانش‌های جدید می‌گردد. در این میان ترجمه آثار فلسفی یونان از آن حیث اهمیت دارد که موجب شد برای نخستین بار اندیشه‌های نظری وارد حوزه اندیشه عربی گردد که آثار آن را می‌توان در مباحث اندیشگانی معتزله، شیعه در حوزه کلام و در حوزه بلاغت تأثیر بر نظریه نظم و در حوزه نحو، تأثیر مفهوم عامل در نحو عربی و نظریه شعر در بوطیقای کلاسیک اسلامی و بالاخره در مبانی نقد ادبی، ملاحظه کرد. در تأثیرگذاری این قرن به فرهنگ و اندیشه کافی است اشاره کنیم «از زمان فتوحات بزرگ اسلامی (۸۱۱هـ.)، حوزه زبان، دین و فرهنگ در جای جای دنیا گسترش یافت که از امپراطوری‌های بزرگ آن روزگار هم فراتر رفت» (نیکلسون، ۱۹۶۷: ص ۱۳).

تأثیر فلسفه یونان بر ادبیات عربی را چنان که احسان عباس بررسی کرده است، باید در چهار حوزه مورد بررسی قرار داد:

۱. اشعار ترجمه شده.

۲. حکمت‌های نثری که به صورت شعر درآمده است.

۳. ادبیات سیاسی که شکل ادبی گرفته است.

۴. ضرب‌المثل‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌ها (عبّاس، ۱۹۹۳: ص ۱۶).

در حوزه شعر، عرب‌ها در ترجمه شعر یونان با یک مسأله ایدئولوژیک مواجه بوده‌اند، و آن این‌که مفاهیم و معانی شعر یونانی - چه شعر حماسی و چه غنایی - سرشار از مفاهیم بت‌پرستی بوده است و این با مبانی دینی آنان در تضاد بود و لذا ناگزیر در ترجمه آن دست به تغییراتی می‌زدند. از طرفی عرب‌ها خود را مردمانی صاحب سرشت ادبی می‌دانستند که اهل بیان و شعر و خطبه هستند و در دوره نهضت ترجمه مسأله شعوبیه هم مطرح است که عرب‌ها را به عقب‌ماندگی متهم می‌کردند، لذا عرب‌ها چندان راضی به این مسأله نبوده‌اند که در حوزه شعر از دیگر ملت‌ها ترجمه کنند. «نشانه بارز این ادعا آن است که عرب‌ها آثار برجسته یونانی در حوزه شعر را ترجمه نکرده‌اند ولی با ترجمه کتاب شعر ارسطو به خوبی روشن است که مترجمان و شارحان این کتاب مثل ابوبشر متی، فارابی، ابن‌سینا، ابن‌رشد و حازم القرطاجنی در فهم اصطلاحات آن ناتوان بودند، چون نه نمونه‌هایی ترجمه شده از آن اصطلاحات داشته تا برابر نهاده آن قرار دهند و نه نمونه‌هایی اصیل از خودشان تا بر مفاهیمی چون حماسه و تراژدی دلالت کند» (همان، ص ۲۸). به این دلیل، سخن جاحظ در باب ترجمه شعر را هم بیفزاییم که خود مانع رشد ترجمه شعر از زبان یونانی می‌شد. جاحظ می‌گفت: «شعر قابل ترجمه نیست و هرگاه ترجمه شود، نظم آن پریشان و وزن آن تباه و زیبایی آن از بین می‌رود و دیگر آن شگفتی را نخواهد داشت» (جاحظ، ۱۹۹۶: ج ۱، ص ۷۵).

در دوران بعد نیز بلاغت‌دانان و ناقدان حوزه ادب عربی، بر شعر یونانی عیب می‌گرفتند. از جمله حازم القرطاجنی که در تحلیل شعر تحت‌تأثیر اندیشه‌های ابن‌سینا

است. بر شعر یونانی سه نقد وارد می‌کند:

۱. شعر یونانی بر اساطیر و خرافه‌ها تکیه دارد که هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارند.
۲. این افسانه‌ها شبیه افسانه‌ها و خرافات کلیله و دمنه است.
۳. آن‌ها روش خاص خود را در شعر دارند که در آن به تغییر و تحولات روزگار می‌پردازند. (قرطاجنی، ۱۹۶۶: ص ۱۶۸).

اما علی‌رغم دو مانع ایدئولوژیک و قومی، شعر یونانی به عربی ترجمه شده است و مفاهیم آن به ادب عربی منتقل گشته است. این تأثیر تا روزگار ادب اندلس نیز وجود داشته است. هرچند که در ادبیات اندلس به طور مستقیم از ادبیات یونانی گرفته نشده بود، چون آن‌ها هم از طریق ترجمه‌های آن در شرق عربی با آن آشنا شده بودند.

تأثیر فلسفه یونان بر ادبیات عربی را می‌توان به طور کلی در دو حوزه مطرح کرد:

- ۱- حوزه بلاغت ۲- حوزه نقد ادبی

رویکرد فلسفی در نقد

بررسی فضای فرهنگی و اجتماعی قبل از تأثیر اندیشه‌های فلسفی بر نقد ادبی عرب، برای درک فضای جدید در ادبیات عربی و به ویژه نقد ادبی، ضروری به نظر می‌رسد. نزاع میان سنت‌گرایان و نوگرایان در قرن دوم پیرامون شعر، موجب شد تا ناقدان قرن سوم نسبت به این مسأله رویکرد اعتدالی پیشه کنند. نقد در قرن دوم میراث‌خوار مسایلی است که از دوره جاهلی، اسلامی، اموی و قرن اول هجری مطرح شده بودند. مسایلی چون موازنه بین شاعران، کارکرد اخلاقی، معرفتی شعر، سرقات شعری و مسأله طبقات که به طبقه‌بندی شاعران از حیث نقد متن شعری می‌پرداخت. نقد در قرن سوم نیز استمرار طبیعی میراث قبلی است و نمی‌توانست از چهارچوب‌های حاکم بر نقد گذشته و از اوضاع سیاسی و فرهنگی روزگارش خارج گردد. در قرن دوم با چهره‌های ناقدان زیر روبرو هستیم:

عیسی بن عمر (۱۴۹هـ)، ابوعمر بن علاء (۱۵۴هـ)، خلیل بن احمد (۱۶۷هـ)، مفضل ضبّی (۱۶۹هـ)، خلف الاحمر (۱۸۰هـ)، یونس بن حبیب (۱۸۲هـ) و ابوعبیده معربن مثنی (۲۱۰هـ) این ناقدان در مسائل نقدی زیر موضع‌گیری‌هایی داشته‌اند که به اختصار بیان می‌شود:

۱. سنت و نوگرایی: ناقدان در این دوره نسبت به نوگرایی در شعر که توسط ابونواس مطرح می‌شد، موضع تندی داشته. مثلاً ابن اعرابی می‌گفت: «شعر کسانی چون ابونواس، مثل ریحان است که تنها یک روز بوی خوش دارد و سپس پژمرده می‌گردد ولی اشعار گذشتگان هم‌چون مُشک و عنبر است که هرچه آن را حرکت دهی، خوشبوتر می‌گردد» (المرزبانی، ص ۳۸۲).

۲. شعر ساختگی: از مسائل و دل‌مشغولی‌های ناقدان این دوره، مسأله انتحال و ساختگی بودن شعر است که روایت شعر از مهم‌ترین آن دغدغه‌ها است. آن‌ها این مسأله را طرح می‌کردند که اصمعی دوازده هزار قصیده را روایت کرده است که هنوز به سن نوجوانی نرسیده بود (ابن عبدربه، ۱۹۸۷: ج ۵، ص ۳۰۶). آن‌ها هرچند که به حافظه راویان اعتماد داشته، ولی در عین حال آن‌ها را به شعرسازی آن‌هم از سر قصد متهم می‌کردند.

۳. فرهنگ ناقد: شرایط فرهنگی و اجتماعی موجب شده بود تا ناقدان به منابع فراوانی دست یابند از جمله روایت شعر، لغت و اخبار عرب. جاحظ می‌گوید برخی از لغویان و نحویان و راویان با این‌که ناقد نبوده‌اند، ولی به جمع و گردآوری شعر می‌پرداختند و حلقه مهمی را در حفظ شعر و بهره‌برداری از آن در حوزه‌های مختلف ادبیات تشکیل داده بودند (جاحظ، بی‌تا، ص ۲۴). در هر حال حفظ و گردآوری شعر و لغت موجب گسترش اطلاعات و فرهنگ ناقدان می‌گشت.

۴. نقد زبان‌شناختی: در این دوره نقد از جانب نحویان صورت می‌گرفت که در برگرفتن نمونه‌هایی از شعر شاعران برای مستندسازی قواعد نحوی‌شان بوده است. یعنی

برای مستندسازی میان شاعران قدیم و نوگرا فرق قایل می‌شدند و لذا میان شاعران و این گروه خصومت و نزاع در می‌گرفت.

۵. مقایسه میان شاعران که با معیارهای ذوقی، معرفتی و هنری همراه بوده است. این نوع مقایسه از دوره جاهلی شروع بود و تا قرن دوم و بعد از آن هم ادامه یافت.

۶. سرقات شعری: در قرن دوم از مسایل مهم برای ناقدان سرقت‌های شعری بوده است.

اما در قرن سوم هجری، تحولات در جنبه‌های مختلف زندگی غرب رخ داد که مهم‌ترین آن در حوزه سیاست بود. ورود ایرانی‌ها به دربار عباسی و نهضت علمی، ادبی و دینی، مناظره‌های علمی - ادبی، رشد کتابخانه‌ها، مشارکت فرقه‌های اسلامی در حوزه‌های ادبی و نقدی و تأثیر جریان‌های کلامی در تحوّل مسایل فکری و دینی که همگی در رشد و بالندگی ادبیات به ویژه نقد تأثیرگذار بوده‌اند. از این دوره است که اندیشه‌های فلسفی یونانی به ویژه دو کتاب «الخطابة» و «الشعر» ارسطو بیش‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری رویکرد فلسفی در نقد ادبی، می‌گذارند.

نقد ادبی در قرن چهارم حداقل دارای سه ویژگی است: تمایز، تنوع و روش؛ مراد از تمایز آن است که با رویکرد نقد در قرن‌های پیشین که معمولاً مبتنی بر ذوق یا نقد زیبایی‌شناختی بود، تمایز است. مراد از تنوع آن است که نقد این دوره با اندیشه ایرانی، هندی و یونانی آشنا شده است. اما در روش، مهم‌ترین ویژگی آن این است که از حوزه مسائل زبانی، بلاغی و تاریخی جدا شده است. هر زمان دو رویکرد در این دوره قابل توجه است. نخست رویکرد عربی به نقد که تحت تأثیر عوامل بیرونی نیست و داوری و نقد با توجه به ذوق عربی و فرهنگ عربی است. ناقدانی چون آمدی، قاضی جرجانی، مرزبانی، باقلانی و این معتز که با نقد تطبیقی به بررسی شعر و نقد شاعر می‌پرداخته و مهم‌ترین آثار در این رویکرد، «الموازنه بین الطائین» آمدی و «الوساطة بین المتنبی و خصومه» از قاضی جرجانی و «الموشح فی مأخذ العلماء علی الشعر» از مرزبانی در این

رویکرد مطرح هستند. اما رویکرد دیگری که هم در محتوا هم ساخت متأثر از فرهنگ بیگانه ویژه فلسفه و منطق یونان است و تأثیر جنبه‌های ادبی و زیبایی‌شناختی در آن کم‌رنگ است. از آثار این رویکرد می‌توان به «عیارالشعر» ابن طباطبا علوی و «نقدالشعر» قدامه بن جعفر و «الصناعیتین» ابوهلال عسکری اشاره کرد. نکته ظریف در این قرن آن است که شعر عربی در این دوره به اوج خود می‌رسد و در همان وقت، نقد ادبی هم به مراحل کمال خود نزدیک می‌شود. نقد در این دوره هم از حیث گستره نقد و هم دقت و ژرف‌نگری در تحلیل متون ادبی متمایز است. ناقدان و آثار نقدی در این دوره در حوزه معیار ذوقی و نگرش علمی می‌کوشند تا نقد را قانونمند نمایند. به طور کلی ویژگی‌های نقد در این دوره را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ظهور دانش با اصول و مبانی ویژه خود.
 ۲. کثرت آثار نقدی.
 ۳. ظهور مقایسه‌های ادبی.
 ۴. کثرت ناقدان با اختلاف نظر نقدی (مطلوب، ۱۹۷۳: ص ۶۸).
- اما مباحث نقدی که در این دوره میان ناقدان مطرح است، عبارتند از: شعر، نثر، صدق، کذب، محاکات، تخییل، سرشت ادبی، تکلف، سرقات ادبی، عمودالشعر، لفظ و معنا، سنت و نوگرایی. ناقدان در بیش‌تر این موضوع‌های نقدی متأثر از آثار ترجمه شده فلسفی از یونان و روم هستند. این آثار و اندیشه‌های موجود در آن موجب پویایی نقد هم شده بود. تأثیر این اندیشه‌ها تنها در صورت و ظاهر نبوده است، بلکه بر حقیقت این دانش و بر روحیه ناقدان و فرهنگ آن دوره نیز تأثیرگذار بوده است. البته نقد در این دوره بر دو پایه استوار است:

- ۱- میراثی که از قبل به جای مانده است. ۲- تأثیرپذیری فلسفه و منطق و جدل به عبارت دیگر نقد نزد نوگرایان دوره عباسی حاصل چهار ذهنیت است:
- ۱- ذهنیت زبان‌شناسان.

۲- ذهنیت ادیبان.

۳- ذهنیت دانشمندانی که اندکی متأثر از فرهنگ بیگانه هستند.

۴- ذهنیت دانشمندانی که کاملاً متأثر از یونان هستند (احمد ابراهیم، ۱۹۸۱: ص ۱۱۰).

بوطیقای ارسطویی و نقد عربی

بوطیقا، Rhetoric تلاشی است در جهت درک، شناخت، توضیح و ارزیابی شعر. (هیگس، ۱۳۸۱، ص ۱۴۵). بوطیقا در پی آن است که تفاوت میان شعر و نثر را بررسی کند و در نهایت حکم به برتری زبان شعر بر زبان نثر می‌دهد. ارسطو برای بسیاری از ناقدان و پژوهشگران حوزه شعرشناسی، به عنوان نخستین نظریه‌پرداز نقد شعر به شمار می‌آید. وی در کتاب شعر به مسائل اساسی نقدی پرداخته است از جمله مبانی شکل‌گیری حس هنری، معیار شعر و خطابه. دنیای عرب از قرن دوم هجری با فلسفه ارسطو آشنا می‌شود ولی فن الشعر یا بوطیقای وی در قرن چهارم هجری به عربی ترجمه می‌شود. هرچند که دیدگاه‌های پراکنده نقدی ارسطو در آثار مختلف وی به نام «ارغنون» آمده است. ارسطو تقریباً در اواخر عمرش بود که رساله فن بلاغت یا بوطیقا را در سه کتاب نوشت، بخش مهم آن به صنایع ادبی (سبک، ایماژ، زبان و روایت) اختصاص دارد. در هر حال بوطیقای ارسطو (فن شعر) مهم‌ترین میراث فلسفی ادبی یونان است. این اثر بر سخن‌شناسی و نظریه ادبی تمرکز دارد.

نقد ادبی در یونان شاید کهن‌ترین نقد در تاریخ باشد که با تحوّل شعر در جامعه یونان هماهنگ بوده است. اشعار یونانی در قرن ششم قبل از میلاد تدوین شد که از جمله آن‌ها دو حماسه هومر به نام ایلیاد و اودیسه هستند. اما ماجرای نفوذ شعر یونانی به سرزمین‌های عربی از حیث تاریخی به این مسأله برمی‌گردد که از قرن اول هجری مسأله فتوحات مطرح می‌شود و عرب‌ها وارد شام و مصر و مغرب می‌شوند که این مناطق تحت نفوذ بیزانس‌ها است. و از طرفی به زبان یونانی در سوریه و فلسطین

صحبت می‌شد و گویی زبان مادری آن‌ها بوده است ... (گوتاس، ۲۰۰۳: ص ۵۲). از نظر گوتاس ترجمه از یونانی به عربی قبل از ظهور حکومت عباسیان آغاز شده بود. «یعنی در روزگار امویان آغاز و شامل امور اداری و دیوانی هم شده بود» (همان: ص ۱۷). در دوره عباسی تلاش زیادی صورت گرفت تا آثار ارسطو به عربی ترجمه شود و بسیاری از آثار او ترجمه شده بود. اما تلاش عرب برای انتقال اندیشه نقدی ارسطو با ترجمه کتاب شعر او آغاز شده بود. این کتاب به وسیله اسحاق بن حنین از یونانی به سریانی ترجمه شد و پس به وسیله ابراهیم بن عبدالله به عربی (قفطی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۷). اما ابن ندیم معتقد است که ابوبشر متی بن یونس از سریانی به عربی ترجمه کرده است» (ابن ندیم، ۱۹۷۸: ص ۳۴۹). ابن ندیم می‌گوید که کندی آن را خلاصه کرده است و این خود دلیلی است که این کتاب مهم بوده است. فارابی هم آن را تحت‌عنوان «رسالة فی قوانین صناعة الشعر» خلاصه کرده است. در دوره‌های بعد و به ویژه در دوران جدید کتاب توسط عبدالرحمن بدوی و احسان عباس و شکری محمد عیاد آن را ترجمه کرده‌اند و نام بوطیقا را بر آن نهادند.

بوطیقای عرب

ادونیس در کتاب بوطیقای عرب (الشعرية العربية) به رابطه بوطیقای عرب با نظام اندیشگانی می‌پردازد و آن را در سه جریان ملاحظه می‌کند: نقد شعر، نظام معرفتی مبتنی بر دانش‌های زبانی (مثل نحو، بلاغت، فقه و کلام) و در نهایت نظام معرفتی فلسفی. در حوزه نخست معتقد است که نقد عربی، شعر جاهلی را تنها در بردارنده آهنگ و موسیقی قلمداد نمی‌کرد، بلکه آن را در بردارنده حقایق و معارف هم می‌دانست. یعنی شاعر جاهلی، تنها سراینده نبود، بلکه اندیشنده هم بود. شعر منشأ طرب نبود، بلکه منشأ معرفت هم بود (ادونیس، ۱۹۸۹: ص ۵۶). این سخنان ادونیس حاوی این نکته است که نقد و شعر از همان آغاز رویکرد اندیشگانی هم داشته‌اند. یعنی شعر

جاهلی تنها مایه سرگرمی و لذت نبوده است، بلکه منبع اندیشه‌ورزی و نگرش آن‌ها به عالم و آدم و پدیده‌های اطرافشان هم بوده است. چنان‌که خواهیم دید هم ابن‌سینا، هم فارابی و هم ابن‌رشد با این دیدگاه ادونیس مخالف هستند. چون از نظر آن‌ها در مقام مقایسه میان شعر یونانی و شعر عربی، شعر یونانی را هدفمند و با رویکرد اخلاقی و فکری می‌بینند، حال آن‌که شعر عربی، تنها به قصد لذت سروده می‌شد. آن‌ها در تقسیم‌بندی غایت شعر به لذت و سود، وجه سودمندی را از آن شعر یونانی می‌دانند و وجه طربناکی و لذت را ویژه شعر عربی.

اما استدلال ادونیس آن است که «نظام معرفتی مبتنی بر دین یعنی فقه و کلام از یک سو و از سوی دیگر نحو و بلاغت، موجب گسست میان شعر و اندیشه شده است ... (همان: ص ۵۸). ادونیس نظام معرفتی مبتنی بر استدلال و برهان را که در دو سطح روش و شناخت با دو نظام تبیین کاملاً گسسته می‌یابد، در سطح نگرش به شعر آن دورا با هم می‌بیند و علت آن را بهره‌مندی از اندیشه یونانی می‌داند. وی برای تبیین رابطه میان بوطیقا و اندیشه در آثار نوشتاری هنری عرب، به سه الگوی متفاوت می‌پردازد:

۱- النصّ النّوآسی (رویگرد ابونواس)

۲- النصّ النّفریّ (رویگرد نقری)

۳- النصّ المعزّی (رویگرد ابوالعلاء) (همان: ص ۶۱).

وی ابونواس (۱۹۸هـ) را آغازگر این راه می‌داند که به وحدت شعر و اندیشه پرداخته است. مبنای ابونواس مبتنی بر پذیرش و انکار است. پذیرفتن آن‌چه که خود شاعر به آن باور دارد و انکار آن‌چه که از نظر او قابل پذیرش نیست. ابونواس هم ارزش‌های عرب جاهلی را انکار می‌کند و هم آموزش‌های دینی - به ویژه در سطح اخلاقی - را. اما آن‌چه که ابونواس به آن فرا می‌خواند، ارزش‌های جامعه جدید است. در شعر ابونواس، آتشی شعله‌ور است که هر مانعی را چه دینی و چه اجتماعی می‌بلعد (همان: ۱۶۲). ابونواس خود را پشت نقاب شراب پنهان می‌کند. شراب از نظر

ابونواس، نمادی است برای رهایی از سنت‌های جامعه. نماد قدرت تغییر و تحوّل است؛ هم جنبه سلبی دارد و هم جنبه ایجابی.

اما در نگرش نفّری (نیمه قرن چهارم)، رویکردی صوفیانه حاکم است که زبان را به مثابه رمز به کار می‌گیرد و اساساً امری است مجازی. نگاه وی به معرفت دین با نگرش سنتی در تعارض است. از معرفت عقلی به معرفت باطنی می‌رسد. بوطیقای نفّری، بوطیقای ویژه است و گسستی است کامل با گونه‌ها و تجلیات بوطیقای سنتی. وی تاریخ را با دل می‌نویسد و بوطیقا را به مرحله‌ای می‌رساند که سابقه نداشت (همان: ص ۱۶۶). البته باید یادآور شد وقتی ادونیس از متن نفّری سخن می‌گوید، این نکته را در نظر دارد که متن نفّری به معنای مرسوم کلمه، شعر نیست، بلکه نثر است. اما نثری است عرفانی و صوفیانه. آنچه که امروزه آن را قصیده نثر یا شعر منشور می‌نامیم. ادونیس ویژگی بوطیقای متن نفّری را چنین توصیف می‌کند: «جوشش اندیشه است و در عین حال، جوشش زبان؛ هم زمان هم اندیشه را از بند رها می‌سازد و هم زبان را. هر دو را از کارکردگرایی و هم عقل‌گرایی رها می‌سازد» (همان: ص ۱۶۶). به عبارت دیگر متن نفّری را باید چنین توصیف کرد: اندیشه در این متن، شعر ناب است و شعر، هم اندیشه ناب.

اما متن سوم که به ابوالعلاء معری (۴۴۹هـ) مربوط می‌شود. «ابوالعلاء ناقد گفتمان حاکم بر روزگار خود است و پرسش‌گر است. پرسش‌گری که بر اندیشه، جامعه شعر می‌پوشد و شعر هم ظرف اندیشه است» (همان: ص ۱۶۷). ابوالعلاء شعر را از فنّ لفظ به فنّ معنا بدل می‌نماید. متن ابوالعلاء، دیداری است میان لفظی که ما صاحب آن هستیم و معنایی که در پی آن می‌گردیم. ادونیس در توصیف متن شعری این سه می‌گوید، شعر از نظر ابونواس و ابوالعلاء و نفّری، متنی است با دو مؤلفه: اندیشگانی و تخیلی. از آن حیث که حوزه‌های معرفت را در روزگارشان در می‌نوردد، اندیشگانی است و گشایش موقتی در برابر دین، ارزش‌ها و اخلاق را در برابر خدا و

غیب و مرگ و زندگی و در برابر دیگر چالش‌های آدمی، به وجود می‌آورد (همان: ص ۶۹). اما از آن حیث تخیلی است نه این‌که منشأ آن خیال حسی یا نفسانی باشد، بلکه به معنای صوفیانه به ویژه در متن نفزی، تخیلی است. ادونیس در نهایت درباره شعر و کارکرد آن چنین می‌گوید: «شعر یعنی خوانش جهان و پدیده‌های آن؛ این خوانش در تمام سطوح آن، خوانش است از پدیده‌هایی که سرشار از کلام هستند و خوانش است از کلامی که سرشار از پدیده‌هاست. راز شعریت آن است که پیوسته، کلامی است ضد کلام. زبان در این‌جا، فقط آفرینشگر است و شعر هم واژه‌ای است که خود را از حد و مرز حروفش رها می‌نماید به طوری که اشیاء، صورت و معنای جدید به خود می‌گیرند» (همان: ص ۱۷۸).

نتایج

۱. اندیشه‌های فلسفی یونانی به ویژه دو کتاب «الخطابه» و «الشعر» ارسطو بیش‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری رویکرد فلسفی در نقد ادبی، می‌گذارند. و نقد در این دوره تحت تأثیر دو اثر، فلسفی می‌شود.
۲. جهان عرب در دوره کلاسیک با دو بوطیقا مواجه است: بوطیقای ارسطویی و بوطیقای عربی. نقد ادبی با توجه به این دو گونه بوطیقایی متأثر از فلسفه ارسطویی فلسفی می‌شود ولی همچنان در مبانی نقد سنتی است.
۳. نقد عربی از بوطیقای ارسطویی متأثر است و این تأثیر در مبانی نقد ناقدان تأثیر گذار بوده و تا قرن‌ها این تأثیر موجب شکل‌گیری رویکرد عموم ناقدان عرب تا ظهور رنسانس عربی شده است.

منابع

- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد، وفيات الاعیان و ابناء الزمان، دار احیاء التراث العربی، بی‌تا، بیروت.
- ابن‌اصیبه، احمد بن القاسم، عیون الاشیاء فی طبقات الاطباء، مكتبة الوهیبیة، بی‌جا، ۱۲۹۹.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد العزید، تحقیق مفید محمد ثمیحه و عبدالمجید ترحسینی، دارالکتب العلمیه، بهوت، ۱۹۸۷.
- ابن ندیم، الفهرست، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۷۸.
- احمد ابراهیم، طه. تاریخ النقد الأدبی عند العرب. من العصر الجاهلی الی القرن الرابع الهجری المکتبۃ العربیة، بیروت، ۱۹۸۱.
- ادونیس، احمد علی سعید، الشعریة العربیة، دارالآداب، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۹.
- امین، احمد، النقد الادبی، دارالکتاب العربی، ۱۹۶۷، بیروت.
- البستانی، سلیمان، الیاذة هو میروس، دارالمعرفه، بیروت، ۱۹۹۴.
- جاحظ، ابوعثمان، عمرو بن بحر، الحیوان، تصحیح عبدالسلام هارون، دارالجلیل، الطبعة الثانیة، بیروت، ۱۹۹۶.
- دیتلای، ویلهلم، تشکل جهان تاریخی در علوم انسانی، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، چاپ اول، انتشارات قفوس، ۱۳۸۹.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم هجری، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- العاکوب، عیسی، تأثیر پند پارسی بر ادب عرب، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، شرکت علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۴، تهران.
- عباس، احسان، ملامح یونانیة فی الادب العربی، المؤسسة العربیة للدراسات والنشر، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۹۹۳.
- عظیمی، عباسعلی، شرح حال و آثار ابن مقفع، انتشارات فرّخی، تهران، بی‌تا.
- عوده، ناظم، تکوین النظریة فی الفکر الاسلامی و الفکر العربی المعاصر، دارالکتاب الجدید، الطبعة الاولى، بیروت، ۲۰۰۹.
- الفاخوری، حنا والجزّ، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، کتاب زمان، چاپ دوم، ۱۳۵۸.

- قرطاجنی، حازم، منهج البغاء و سراج الادباء، تحقیق محمد الجیب بن الخوجه، دارالکتب الشریقه، تونس، ۱۹۶۶.
- قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف، اخبار العلماء باخبار الحكماء، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۴۲۴.
- گوتاس، دیمتری، الفكر اليونانی و الثقافة العربیه، حركة الترجمة اليونانیة - العربیه فی بغداد و المجتمع العباسی المبكر (القرن الثانی و القرن الرابع) ترجمه نقولا زیاده، الطبعة الاولى، مركز دراسات الوحدة العربیه، بیروت، ۲۰۰۳.
- المرزبانى، محمد بن عمران الموشح فی مأخذ العلماء علی الشعراء، دارالفکر العربی، قاهره، ۱۹۶۵.
- مطلوب، احمد، اتجاهات النقد فی القرن الرابع للهجرة، وكالة المطبوعات للنشر، بیروت، ۱۹۷۳.
- نیکلسون، رینولد، تاریخ الادب العباسی، ترجمه صفا خلوصی، المكتبة الاهلیه، الطبعة الاولى، بغداد، ۱۹۶۷.
- هیکس، هاروی، بوطیقا، ترجمه مشیت عالی، زیباشناخت، نیمه اول سال ۱۳۸۱، شماره ۶.

Abstract**An analysis of the philosophical approach in classical Arabic criticism**

Syed Hossein Seyedi*

Maedeh beygom Shirazi**

Arab literary critique is called classic critique before Arabic renaissance because it is still based on traditional critique including Zoughi critique, lexical critique, moral critique and psychological critique. The critique of the pre-Islamic era lasted in such an atmosphere until the end of the third century, but it is changed to philosophical critique in the fourth century by introducing Greece philosophy. This critique becomes philosophical under Aristotle's two works which are "The speech" and "The book of poetry". It is after this stage that the Arab world is confronted with two poetry techniques that are Aristotle poetry technique and Arabic poetry technique. According to these two poetry techniques, literary critique becomes philosophical because of Aristotle philosophy, but it is based on traditional criticism. Based on the hypothesis that Arabic critique is influenced by Aristotle poetry technique, this article poses the question of whether this influence has been influential in the fundamentals of critics' criticism or has given rise to a proven approach. The result of this study is that this influence has shaped Arab critics' general approach for centuries until the advent of the Arab Renaissance. The result of this study is that this influence has shaped Arab critics' general approach for centuries until the advent of the Arab Renaissance.

Keywords: Philosophy of Arab, Critique, Aristotle

* Professor in department of Arabic literature in Ferdowsi university (Corresponding author)

seyedi@um.ac.ir

** Master of Arabic literature in Ferdowsi university

Maedeh.shirazi61@gmail.com